

فصلنامه تاریخ اسلام

سال پنجم، بهار ۱۳۸۳، شماره مسلسل ۱۷، ص ۵۷-۷۸

بُسر بن ابی ارطاه

مهتاب شورمیج*

عُمیر بن عُوَیْمَر بن عمران بن الجُلَیْس مشهور به بسر بن ابی ارطاه (متولد سال نهم هجری) یکی از فرماندهان خون‌آشام و بی‌رحم معاویه و از سرسپردگان امویان به شمار می‌رود که فعالیت‌های سیاسی قابل توجهی داشته است. وی نقشی چشم‌گیر در عرصه‌ی سیاسی دوران خلافت معاویه ایفا کرد.

در این مقاله با ارائه‌ی تصویری کلی از جوانب مختلف زندگی بسر بن ابی ارطاه در عرصه‌ی منازعات سیاسی میان معاویه و امام علی علیه السلام از جمله نقش وی در غارات و تحکیم پایه‌های قدرت امویان، به بیان فعالیت‌های سیاسی بسر در دوران خلافت معاویه می‌پردازیم.

واژه‌های کلیدی: علی علیه السلام، معاویه، بسر بن ابی ارطاه، صفین، غارات.

مقدمه

در مورد صحابی بودن بسر بن ابی ارطاه که اهل شام بود میان مورخان اختلاف وجود دارد. حضور وی در صحنه‌های سیاسی و نظامی از دوران عمر و عثمان گزارش شده است. همچنین وی در زمان معاویه بن ابوسفیان، در فتح جزیره، مصر، افریقیه شرکت داشت. او در جنگ صفین با سعید بن قیس هم‌وردی کرد و به شیوه‌ی عمرو بن عاص از مقابل امام علی علیه السلام گریخت.

در دوران خلافت امام علی علیه السلام، همواره معاویه با آن حضرت در معارضه بود و با فرستادن جماعتی از سپاهیان خود به درون قلمرو امام علی علیه السلام به ایجاد آشوب و اغتشاش می‌پرداخت. کسانی که برای اجرای این امور انتخاب می‌شدند از بی‌رحم‌ترین و خون‌ریزترین سرسپردگان معاویه بودند. از آن جمله می‌توان به عمرو بن عاص، ضحاک بن قیس بن عوف غامدی و بسر بن ابی ارطاه اشاره کرد. بسر تنها در یک حمله که از دمشق تا یمن تدارک دید، هزاران تن از شیعیان و پیروان امام علی علیه السلام را به خاک و خون کشید. او سرانجام گرفتار نفرین امام علی علیه السلام گشته، دچار وسواس و دیوانگی شد و سپس عقلش زایل گردید و مرد.

شرح حال و شخصیت بسر بن ابی ارطاه

ابن ابی الحدید^۱ و ابن اثیر^۲ بسر بن ابی ارطاه را از بنی کنانه و نامش را هم عمرو و هم عمیر و لقبش را عبدالرحمن و یا ابوعبدالله ذکر کرده‌اند. همچنین او را از اهالی شام و مشهور به بسر بن ابی ارطاه دانسته‌اند.

بسر دو سال قبل از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله در مدینه متولد شد^۳ و بعدها به شام رفت. از مردم مدینه کسی نقل نکرده است که او از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله حدیثی شنیده باشد؛ زیرا وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رفت بسر خردسال بود. اما در روایتی آمده است که اهالی شام و دیگران نقل

کرده‌اند که بسر پیامبر ﷺ را دیده و از او احادیثی را نقل کرده است.^۴ اگر چه مورخان شامی و برخی دیگر، بسر را از صحابه دانسته‌اند و قائلند که ضمن درک پیامبر ﷺ از او نقل روایت نیز کرده است، اما براساس گزارش ابن سعد و ابن اثیر در عبارات فوق، بسر دو یا سه سال پیش از رحلت حضرت رسول اکرم ﷺ متولد شده است. با توجه به این مطلب برخی صحابی بودن او را با قاطعیت رد و یا در آن تردید کرده‌اند. بر این اساس در روایاتی که احتمالاً تحت تأثیر دیدگاه نخست از حضور بسر در فتوح صدر اسلام سخن گفته‌اند، باید احتیاط کرد.^۵

به گفته‌ی برخی منابع، بسر دو حدیث از پیامبر ﷺ روایت کرده است، اما رجال نویسان شیعه می‌گویند چون پیامبر ﷺ در کودکی بسر رحلت کرده وی نمی‌توانسته از ایشان حدیثی نقل کند و این‌گونه مطالب را شامیان که در اختلاف میان امام علی علیه السلام و معاویه جانب‌داری معاویه را می‌کردند ساخته‌اند. در هر صورت واضح است که ابن ابی ارطاه مانند ابن ملجم و ابن زیاد از چهره‌های منفور تاریخ اسلام و تشیع به شمار می‌رود.^۶

ابن اثیر از ابو عمر نقل می‌کند که صحابی بودن بسر صحت ندارد؛ زیرا او مرد بدی بود و پس از قبول اسلام نیز کارهای زشتی را انجام داد.^۷ هم‌چنین بعضی مورخین معتقدند که وی پس از پیامبر ﷺ، در دین خویش پایدار نماند و در زمره‌ی مرتدین قرار گرفت.^۸

فعالیت‌های نظامی بسر بن ابی ارطاه در عصر خلافت عمر و عثمان

در جریان لشکرکشی‌های مسلمانان در سال سیزدهم هجری در زمان خلافت عمر به شام، بسر به فرمان خالد بن ولید به روستاهایی در اطراف دمشق حمله کرد.^۹ نقل است که عمر عیاض بن غنم الفهری را به فرماندهی سپاهی برای فتح جزیره فرستاده بود. عیاض در لشکر یزید بن ابی‌سفیان در شام بود. به دنبال آن، عیاض شهر رقه و رها را گشود. در رها بود که یزید بن ابی‌سفیان بسر بن ابی ارطاه را با دو هزار مرد و علمی سپید به مدد عیاض فرستاد.

مقارن ورود او میان لشکر مسلمانان غوغا افتاد که شاید لشکر روم به مدد اهل رُها آمده است. چون معلوم شد که بسر بن ابی ارطاه به مدد سپاه اسلام آمده از این حرکت خوشحال شدند. وقتی بُسر به آنها ملحق شد، کسی را فرستاد و از عیاض شمار غنایم را خواست. عیاض جواب داد:

در غیبت شما مسلمانان رنج‌ها کشیده، جنگ‌ها کرده و غنایم یافته‌اند. شما را در آن حقی نیست. شهرهای دیگر مانده که باید فتح کرد. چون به معاونت شما آن شهرها فتح شوند و غنایم به دست آید هم ما را باشد و هم شما را.

در این مورد میان عیاض و بُسر گفت‌وگوهای زیادی شد و نزدیک بود که به مخالفت بیانجامد. عیاض به بُسر گفت:

مرا به حضور تو و لشکر تو هیچ احتیاجی نیست. اگر دل تو می‌خواهد، این جا مقام کن والا به جانب شام بازگرد.

بُسر خشمگین شد و به شام نزد یزید بن ابی‌سفیان بازگشت و از عیاض شکایت کرد. یزید طی نامه‌ای جریان را به اطلاع عمر رسانید. عمر هم نامه‌ای برای عیاض بن غنم نوشت و علت را جویا شد. عیاض هم ضمن ارسال نامه‌ای عمر را از ماجرا آگاه کرد. عمر کار عیاض را ستود و گفت تا زنده است او را معزول نمی‌کند.^{۱۰}

این گزارش حاکی از روحیه‌ی زورگویی و زیاده‌طلبی بُسر است؛ زیرا در جنگ‌هایی که او و سپاهش شرکت نداشتند ادعای شریک بودن در غنائم جنگی را با عیاض داشته است. در واقع علت مخالفت بسر با امام علی علیه السلام را باید روحیه‌ی زورگویی و زیاده‌طلبی وی دانست؛ بدین خاطر بسر در جرگه‌ی طرفداران و خون‌خواهان عثمان و از پیروان معاویه گردید.

بُسر از جمله افرادی بود که عمر بن خطاب برای کمک به عمرو بن عاص در فتح مصر به نزد او فرستاد. البته در این مورد اختلاف است. چنانکه عده‌ای گفته‌اند این افراد چهار نفر بودند

که یکی از آنان بَسْر بوده است.^{۱۱} در سال بیست و یکم هجری که عمرو بن عاص بخش‌هایی از افریقیه را گشود به بَسْر فرمان داد تا حملاتی تدارک بیند. این حملات به صلح با مردم وَدَّان و فَزَّان انجامید.^{۱۲} بلاذری گزارش می‌دهد که عمر، عمرو بن العاص را بدین سبب که امیر بود و عُمیر ابن وَهَب جُمَحی را به سبب بردباری در دشواری‌ها و بَسْر بن ابی ارطاه را نیز به سبب فتوحات انجام داده هر کدام دویست [سکه] مقرر داشت و در حق بَسْر گفت:

خداوند چه شهرها [را] که به دست وی گشوده است.^{۱۳}

در زمان عثمان عبدالله بن سعد امیر مصر، نامه‌ای به عثمان فرستاد و از او خواست که دستور دهد تا ولایت افریقیه را فتح کند. عثمان با عده‌ای از صحابه مشورت کرد و سرانجام بر فتح افریقیه مصمم گردید. اول جماعتی که او را اجابت کردند طایفه‌ای بودند از فرزندان بزرگان صحابه‌ی رسول خدا ﷺ، از جمله عبدالرحمان بن ابی‌بکر، عبدالله بن عمروالعاص و بَسْر بن ابی ارطاه.^{۱۴} در سال بیست و هفتم هجری بَسْر با لشکری امدادی از مدینه به سوی افریقیه حرکت کرد. از این رو احتمال می‌رود که پس از آن بَسْر در مصر اقامت گزیده باشد.^{۱۵} وضعیت نظامی بَسْر در عصر ابوبکر واضح نیست. بنا به منابع تاریخی وی در دوران خلافت عمر در فعالیت‌های نظامی خودنمایی می‌کند و گویا در عصر عثمان در مصر اقامت می‌گزیند.

دیدگاه‌های سیاسی بَسْر در دوران خلافت امویان

هنگامی که امام علی علیه السلام به خلافت رسید به معاویه که حکومت شام را داشت نامه‌ای نوشت و او را به اقرار یا به جنگ و یا به صلح فراخواند. معاویه با عمرو عاص مشورت کرد و سرانجام جماعتی از بزرگان شام را که با امام علی علیه السلام عداوت داشتند از جمله یزید بن اُنس، بَسْر بن ابی ارطاه، حمزة بن مالک و... هم‌چنین ده نفر از بزرگان و معاریف را حاضر کرده و

به آنها گفت من شُرْحَبِيل بن سَمَطِ الْكِنْدِيِّ را که از اشراف و بزرگان شام است فرا می‌خوانم و به او می‌گویم که علی بن ابی‌طالب علیه السلام عثمان را کشته و قصد دارد به شام بیاید. شما بزرگان در حضور او گواهی دهید تا او در دفع علی علیه السلام با ما موافقت نماید.^{۱۶} این خبر گویای آن است که بسر در عرصه‌های سیاسی به قسم ناحق و دروغ آلوده است. وی ضمن این‌که آلت دست معاویه بود، حاضر شده است جهت اثبات پایه‌های خلافت معاویه بر علیه امام علی علیه السلام شهادت دروغ بدهد.

در اثنای جنگ صفین معاویه خود را در حال شکست دید با عمرو بن عاص مشورت کرد که نامه‌ای برای عبدالله بن عباس بنویسد، تا بتواند دلش را به صلح نرم کند. عمرو بن عاص ضمن ارسال نامه به ابن عباس، در زیر آن اشعاری می‌نویسد. در این اشعار عمرو، بُسر و یاران او را سبب تباهی عراق و مردمی وسوسه‌گر می‌داند.^{۱۷} این گزارش حاکی از سیاست بازی و تبانی بُسر با دستگاه خلافت اموی می‌باشد. هم‌چنین بسر در جریان حکمیت، از جمله کسانی بود که از طرف معاویه در زیر پیمان صلحی که در سال سی و هفت هجری نوشته شد شهادت داد.^{۱۸} معاویه بعد از ماجرای حکمیت و بازگشت به شام، جمعی از قریش را که با وی بودند از جمله عمرو بن عاص سهمی، ضحاک بن قیس فهری و بُسر بن ابی ارطاه و نیز جماعتی از غیر قریش را فرا خواند و با آنان در مورد نبرد مصر مشورت کرد.^{۱۹} این گزارش نشان می‌دهد که بسر یکی از مشاوران سیاسی و نظامی درجه اول معاویه بوده و بدین جهت در امور مهم سیاسی و جنگی از سوی معاویه مورد مشورت قرار می‌گرفته است.

فعالیت‌های نظامی بُسر بن ابی ارطاه در دستگاه امویان

قبل از شروع جنگ صفین، معاویه لشکری آماده کرد و بسر بن ابی ارطاه را بر ساقه‌ی سپاه منصوب نمود.^{۲۰} در جریان جنگ صفین، در یکی از روزها معاویه به تعبیه لشکر پرداخت

و فرمان داد تا علمهای نیکو ساختند و به شخصیت‌های معروف قریش از جمله بسر بن ابی اراطه دادند.^{۲۱} معاویه چون تعبیه لشکر خویش کرده بود، روی به جنگ آورد. در این جنگ بُسر بن ابی اراطه از طرف معاویه که علمی سیاه به دست گرفته بود در میدان جنگ ساعتی جُولان داد و مبارز خواست. سعید بن قیس هم از طرف امیرالمؤمنین علی علیه السلام بیرون آمد. سعید او را نیزه‌های زد که بُسر از آن زخمی عظیم برداشت و سست شد و سپس فرار کرده و به صف خویش پیوست.^{۲۲} نصر بن مزاحم نیز به این موضوع اشاره می‌کند اما با این تفاوت که او به جای سعید بن قیس همدانی، قیس بن سعد انصاری را نام می‌برد، که معاویه بُسر را مأمور نابود کردن او در جنگ صفین کرده بود.^{۲۳} نصر بن مزاحم نقل می‌کند گویا معاویه با سپردن علم سیاه به بُسر قصد بزرگداشت و ارتقای درجات او را داشته است. البته عده‌ای از رجال یمنی از این اقدام اندوهگین شدند.^{۲۴}

به گزارش نصر بن مزاحم در جنگ صفین معاویه از بُسر بن ابی اراطه خواست تا به هم‌وردی امام علی علیه السلام برود.^{۲۵} ابن اعثم در این باره چنین گزارش می‌کند:

بُسر گفت: علی علیه السلام معاویه را به مبارزه طلبید [ه]: [معاویه] بترسید و به مبارزه با او جرأت نکرد. [بس بسر گفت] حال اراده دارم که با او در میدان حرب درآیم، باشد که بر او ظفر یابم و او را بکشم تا نام من به شجاعت و دلاوری منتشر گردد. بسر به میدان آمد و ساعتی جولان داد و هیچ سخن نگفت، از خوف امیرالمؤمنین علی علیه السلام که نباید او را بشناسد و بداند که او کیست. امیرالمؤمنین علی علیه السلام دید که سواری در میدان جولان می‌نماید. آهسته جنگ را ساخته بر او حمله کرد و نیزه [ای] حواله‌ی سینه بسر کرد، چنانکه بسر از اسب جدا شد و قفا افتاد. امام علی علیه السلام خواست تا او را با تیغ درگذراند، بسر مرگ را دید. چون ازار در پای نداشت هم چون عمرو بن عاص هر دو پای خود را بلند کرد. وقتی چشم امیرالمؤمنین بر عورت او افتاد روی بگردانید. بسر بلند شد تا فرا

کند، [اما] خود از سر او افتاد و یاران امام علی علیه السلام او را شناختند و فریاد زدند: یا امیرالمؤمنین! او بسر بن ابی ارطاه است. امیرالمؤمنین فرمود: بگذارید که برود. لعنت خدا بر او باد. معاویه از آن حالت خندید. چون بسر پیش او رسید، گفت: سهل باشد ای بسر، مبارزان من بیش تر چنینند که جان از دست علی علیه السلام به کشف عورت می‌برند. آنچه امروز تو را افتاد، دیروز عمرو عاص را افتاده است. از آن پس هرگاه بسر با لشکری که علی علیه السلام در میانشان بود روبه‌رو می‌شد خود به گوشه‌ای می‌گریخت و سواران شامی علی علیه السلام را دوره می‌کردند.^{۲۶}

در جریان جنگ صفین موقعی که حرب غلام معاویه کشته شد، معاویه دلتنگی می‌کرد. بسر بن ابی ارطاه ضمن نصیحت معاویه روحیه‌ی او را تقویت کرده و جرأتش را افزود، سپس لشکر را به جنگ تحریص نمود.^{۲۷} هنگامی که تعداد زیادی از شامیان در جنگ کشته شدند یک مرد شامی نزد معاویه رفت و گفت:

ما این همه رنج و شدت از تو می‌بینیم که جماعتی متنعمان و خواجگان را بر ما والی گردانیده‌ای، چون عمرو عاص و بسر بن ابی ارطاه و... [آنان] ما را در جنگ می‌اندازند و از دور ایستاده و نظارت می‌کنند.^{۲۸}

فعالیت‌های سیاسی بسر علیه شیعیان در زمان معاویه

فشارها و سخت‌گیری‌ها بر شیعیان از همان زمان امام علی علیه السلام آغاز شد. هنگامی که نیروهای امام علی علیه السلام پراکنده شدند، جز عراق جای دیگر چندان امنیت نداشت. معاویه چند نفر را با سپاه‌یانی عازم مناطق مختلف کرد. از جمله‌ی آنها بسر بن ابی ارطاه، سفیان بن عوف عامدی و ضحاک بن قیس بودند. معاویه بدان‌ها گفته بود تا در مسیر خود در بلاد هر کس شیعه علی بود حتی زنان و کودکان همه را به قتل برسانند. بسر ابتدا به مدینه رفت و در

آنجا تعدادی از اصحاب و دوستان علی علیه السلام را به شهادت رسانده و خانه‌ها را ویران کرد و سپس به مکه و از آنجا به سرراه رفت و هر کس از اصحاب علی علیه السلام را یافت به شهادت رسانید.^{۲۹}

طبری حمله‌ی بسر به مدینه را از حوادث سال چهل و دوم هجری دانسته و آورده بسر یک ماه در مدینه ماند و هر کس که بر علیه عثمان شورش کرده بود کشت.^{۳۰} اعزام بسر از سوی معاویه به مدینه را مسعودی به سال چهلیم هجری آورده، که با سه هزار نفر به سوی مدینه رفت.^{۳۱} ابن اثیر حمله‌ی بسر به مدینه را در سال ۴۲ قمری نقل می‌کند. بر اساس این روایت بسر به حجاز رهسپار شد و یک ماه در مدینه ماند و هر کس را که در خون عثمان شریک بود سنگدلانه کشت.^{۳۲}

چون خبر پراکنده شدن یاران علی علیه السلام و ترک کردن و فرو گذاشتن آنان علی علیه السلام را به معاویه رسید و شنید که علی علیه السلام خواسته است که ایشان را به سواد بفرستد سر برتافته‌اند،^{۳۳} معاویه هم بسر پسر ابی ارقطه و گفته شده پسر ارقطه‌ی عامری از بنی عامر بن لوی را با سه هزار مرد فرستاد و به او گفت:

برو تا به مدینه در آیی. پس مردم آن را تبعید کن و هر کس را بر او گذشتی بترسان و از کسانی که به فرمان ما در نیامده‌اند، مال هر کس را که مالش به دست افتاد غارت کن و به مردم مدینه چنان بفهمان که قصد جان ایشان داری و ایشان را نزد تو رهایی و عذری نیست و برو تا به مکه در آیی و آنجا به هیچ کس کار مگیر و مردم را در میان مکه و مدینه بترسان و آنان را ترسیده و رمیده ساز. سپس پیش رو تا به صعنا رسی چه ما را در آن پیرانی است و نامه‌ی آنان به من رسیده است.

پس بسر بیرون رفت و به هیچ طایفه‌ای از طوایف عرب نمی‌گذشت مگر آن که دستور معاویه را انجام می‌داد تا به مدینه آمد. فرماندار مدینه ابو ایوب انصاری بود که از مدینه

کناره‌گیری کرد و بسر وارد شهر شد.^{۳۴} وقتی بسر وارد مدینه شد افعال ناپسندی را انجام داد و عده‌ی زیادی از شهر گریختند، از جمله جابر بن عبدالله انصاری، ابویوب انصاری و دیگران و عده‌ی زیادی هم کشته شدند.^{۳۵} او ضمن تهدید مردم به انصار نیز توهین کرد.^{۳۶}

پس از آن‌که بسر از مدینه به طرف مکه حرکت کرد، قثم بن عباس بن عبدالمطلب که آن وقت از طرف امیرالمؤمنین علیه السلام در مکه بود، با شنیدن خبر عزیمت بسر به جانب مکه از آن جا بیرون رفت. منابع تاریخی این وقایع را چنین نقل می‌کنند:

وقتی بسر به مکه نزدیک شد، خواجگان و اشراف و اکابر به رسم استقبال بیرون آمدند. چون بسر ایشان را دید بانگ بر آنها زد و ایشان را دشنام‌های قبیح داد. اشراف مکه به یک جمله آواز برآوردند و گفتند: ای امیر، ما از تو چشم آن نداریم که این چنین سخنان در حق ما که اقارب و عشایر تویم از این جنس سخن گویی و ما را از این نوع تهدید کنی... بسر چون سخنان اکابر مکه را شنید خاموش شد. بسر چند روز در مکه ماند. مردم مکه از روی اضطرار نه از روی اختیار با معاویه بیعت کردند. شیبۀ بن عثمان العبدی را بسر به نیابت خویش [در آن جا گمارد] و گفت: ای اهل مکه! بدانید که من عزیمت قلع و استیصال شما را داشتم و می‌خواستم شما را مالشی نیک دهم. اما به حرمت خانه‌ی معظم از شما عفو کردم.^{۳۷}

بسر در سخنرانی خود در مکه گفت:

اکنون معاویه زمام حکومت در دست دارد و می‌خواهد انتقام خون عثمان را بگیرد. با او بیعت کنید و جان خویش بر باد مدهید. ای مردم مکه! از مخالفت حذر کنید! به خدا سوگند اگر چنین نکنید کاری می‌کنم که ریشه‌ی شما برکنده شود و اموالتان تاراج گردد و خانه‌هایتان ویران گردد.^{۳۸}

بسر سپس از مکه به طائف رفت. مغیره بن شعبه به استقبال او بیرون آمد و قوم خود را

شفاعت کرد. بسر به مغیره گفت:

ای مغیره! قصد دارم که قوم تو را هلاک کنم.

مغیره گفت:

می خواهم که در این کار به خدا پناه بری که از آن وقت که به حرکت درآمده‌ای خبر سخت‌گیری تو را با دشمنان امیرالمؤمنین عثمان شنیده‌ام. تا کنون اندیشه و عملی پسندیده داشته‌ای. اما اگر دشمن تو و دوست تو در نظرت یکسان آیند آن‌گاه به درگاه خدا مرتکب گناه شده‌ای.^{۳۹}

ابن اعثم نقل می‌کند که مغیره گفت:

ای امیر! تا تو از شام بیرون آمده‌ای از حال تو تفحص می‌کردم و چون دانستم که طلب خون عثمان می‌کنی، بدان خوشدل بوده‌ام و ثناها گفته‌ام. بسر چون سخن مغیره را شنید، خاموش شد و سخن نگفت و هیچ کس از اهل طائف را نرنجانید و کلمه‌ای ناخوش نگفت. چون وارد شهر شد، یکی از مبارزان لشکر خود را بخواند و گفت: جمعی با خود برگیر و به جانب بئاء برو.^{۴۰}

سپس بسر یکی از یاران خود را به بئاء فرستاد. در آن‌جا جماعتی از محبان علی ابن ابی طالب علیه السلام بودند به او دستور داد که آنها را به قتل برساند و خانه‌هایشان را در آتش بسوزاند. آن فرد به موجب فرمان بسر، بدان ناحیه رفت و جمعی از بی‌گناهان را فقط به دلیل دوستی با امیرالمؤمنین علی علیه السلام کشت و مراجعت نمود.^{۴۱}

آنگاه بسر مردی از قریش را به تباله فرستاد. در آن‌جا شماری از شیعیان علی علیه السلام بودند. او دستور داد که همه را بکشد و اموالشان را تاراج کند. بعضی در این مورد با او سخن گفتند که اینان قوم تواند، دست از ایشان بدار تا مگر از بسر امان‌نامه بیاوریم. منبع باهلی جهت گرفتن امان‌نامه راهی طائف شد و نزد بسر شفاعت کرد. بسر پذیرفت، ولی در نوشتن نامه وقت‌کشی

می‌کرد به این خیال که آنها کشته شوند. عاقبت امان‌نامه نوشت و به منیع باهلی داد. نامه‌ی بسر زمانی رسید که مردم را برای کشتن آورده بودند. شامیان که شمشیرهای خود را در برابر آفتاب به حرکت درآورده بودند منیع رسید و نامه را آورد و فرمان آزادی را داد.^{۴۲}

بسر پس از طائف به نجران رفت. مردی بزرگوار از اصحاب مصطفی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در آن جا بود که او را پیش از اسلام عبدالمدان می‌گفتند و چون خدمت حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمد، آن حضرت او را عبدالله نامید. بسر عبدالله و مالک پسرش را خواند و هر دو را گردن زد. بسر اهل نجران را به کشتن تهدید کرد و گفت:

بدان خدایی که جان بسر در قبضه‌ی ارادت اوست اگر بعد از این بشنوم که شما متابعت علی عَلِيٍّ کرده باشید و در راه او قدمی زده باشید باز گردم و همگان را به شمشیر درگذرانم. اکنون شما خود دانید.^{۴۳}

یعقوبی گزارش می‌دهد که بسر در نجران چنین گفت:

ای برادران ترسایان! هان به خدایی که جز او خدایی نیست اگر امری که آن را ناخوش داشته باشم از شما به من رسد، البته از شما بسیار خواهم کشت.^{۴۴}

بسر پس از نجران به جانب همدان روانه شد. در آن جا طایفه‌ای از بنی اُرْحَب که از دوستان و محبان امیرالمؤمنین بودند مقام داشتند. بسر ایشان را بخواند و چون حاضر شدند، همه‌ی آنان را کشت.^{۴۵} و ابوکرب که سرور بادیه‌نشینان قبایل همدان بود و اظهار تشیع می‌کرد از این واقعه بسیار ناراحت شد و به صنعاء رفت.^{۴۶} بسر سپس سمت جیشان که طایفه‌ی انبوهی از شیعیان امیرالمؤمنین علی عَلِيٍّ در آنجا بودند حرکت کرد و همه آنها را گرفت و کشت.^{۴۷} او پس از آن بر قبیله‌ی همدان در یمن حمله کرد و نسبت به زنان آنان بی‌حرمتی نمود و این‌ها اولین زنانی بودند که در اسلام به آنان اهانت شد. چنانکه روزگاری در مدینه نیز چنین شد.^{۴۸}

اعزام بسر به یمن از سوی معاویه

معاویه به بسر فرمان داد از راه حجاز و مکه و مدینه به یمن برود. او ضمن این مأموریت به بسر فرمان داد:

چون به مکانی رسیدی که مردمش در اطاعت [امام] علی [علیه السلام] بودند، نخست زبان برگشای و چنان تهدید کن که یقین کنند از تو رهایی نیابند و تو بر آنها چیره خواهی شد. سپس اندکی از آنان دست بدار و به بیعت با من دعوت کن و هر کس که سر بر تافت بکش و شیعیان علی را هر جا که یافتی بکش.^{۴۹}

ابن اثیر نقل می‌کند معاویه بسر را به حجاز و یمن فرستاد تا از شیعیان علی [علیه السلام] برای او بیعت بگیرد و مخالفان را به قتل رساند. بسر در یمن همان کارهایی را انجام داد که در مدینه انجام داده بود.^{۵۰} هم‌چنین وائل بن حجر حضرمی به بسر بن ابی ارقطه نامه نوشت که نیمی از مردم حضرموت شیعیان علی هستند، بشتاب که در آن جا کسی نیست که راه تو را بگیرد. وقتی بسر بدان جا رسید، ابن حجر از او پرسید با مردم حضرموت چه می‌کنی؟ بسر گفت می‌خواهم از هر چهار نفر یکی را بکشم. وائل گفت اگر چنین قصدی داری نخست عبدالله بن ثوابه را بکش که او به تنهایی ربع همه‌ی مردم است و بسر عبدالله بن ثوابه را کشت.^{۵۱} عبیدالله بن عباس نیز که کارگزار امام علی [علیه السلام] در یمن بود، با شنیدن خبر حمله‌ی بسر از آن جا متواری گردید و دو پسر خردسالش به دست بسر کشته شدند.^{۵۲}

فعالیت‌های سیاسی بسر در عصر امام حسن [علیه السلام]

هنگامی که امام حسن [علیه السلام] با معاویه صلح کرد، معاویه کارگزاران خود را معین نمود. عتبة بن ابی سفیان را به امارت بصره فرستاد. عبدالله بن عامر برخواست و معاویه را گفت: یا امیر المؤمنین، عثمان هلاک شد و من عامل بصره بودم و علی مرا عزل کرد. من

مال و ودایع خویش نزد مردم نهاده‌ام. اگر مرا امارت بصره ندهی مالی که در دست مردم دارم از دستم می‌رود.

به این دلیل معاویه امارت بصره را به او داد. معاویه بسر بن ابی اراطاه را با لشکری همراه او کرد.^{۵۳} طبری هم در حوادث سال چهارم هجری آورده است که در این سال حمران بن ابان بر بصره تسلط یافت. معاویه بسر را سوی او فرستاد و به او گفت که پسران زیاد را بکشد و فتنه‌ی حمران بن ابان را دفع کند.^{۵۴} بسر بن ابی اراطاه در این سال به فرمانداری بصره رسید. انگیزه‌ی این کار چنین بود که چون امام حسن علیه السلام در آغاز سال چهل و یکم با معاویه صلح کرد و حمران بن ابان بر بصره تسلط یافت، معاویه هم بسر را به سوی او گسیل داشت و به وی فرمان داد که زیاد بن ابیه را بکشد. زیاد فرماندار فارس بود.^{۵۵} بسر در بصره ماند تا اموال عبدالله بن عامر را به تمامی از مردم گرفت و به نزد معاویه رفت.^{۵۶}

هنگامی که ابن عامر در بصره سخنرانی کرد، بسر هم بر پله‌ی دوم منبر قرار گرفت و گفت: هر کس بیاید و بیعت کند ذمه‌ی خدا از او بری است و بدانید که خدا انتقام خون عثمان را طلب کرد. پس قاتلان او را کشت و کار را به اهلش سپرد. مردم از هر سو آمدند و بیعت کردند.^{۵۷} بسر در بالای منبر به علی علیه السلام ناسزای گفت و پس از آن چنین ادامه داد:

شما را به خدا [هر] که می‌داند من راست می‌گویم، بگوئید و هر که می‌داند من دروغ می‌گویم، بگوئید.

ابوبکره برخاست و گفت: به خدا ما تو را دروغگو می‌دانیم.

بسر دستور داد تا او را خفه کنند، اما ابولولوه ضبی برخاست و خودش را روی ابوبکره انداخت و او را محفوظ داشت. سپس به ابوبکره گفتند چرا این کار را کردی. گفت: ما را به خدا قسم بدهد و عمل نکنیم. بسر پس از شش ماه بصره را ترک کرد.^{۵۸} ابن هلال ثقفی در این باره چنین گزارش می‌دهد:

بسر در بالای منبر از علی یاد کرد و مردم را به خدا سوگند داد و گفت: آیا می‌دانید که علی کافر بود و منافق؟ مردم خاموش ماندند. بسر سخن خود را تکرار کرد و گفت: شما را به خدا نمی‌دانید؟ ابوبکره برخاست و گفت: حال که ما را به خدا قسم می‌دهد نمی‌دانیم که او کافر یا منافق بوده. بسر فرمان درهم کوبیدن او را داد.^{۵۹}

نفرین امام علی علیه السلام و سرانجام بسر

امام علی علیه السلام پیش از شهادت خود، بسر بن ابی اراطه را نفرین کرد. امام علی علیه السلام فرمود: بارخدا یا! بسر دینش را به دنیایش فروخت و حرمت‌های تو را ناچیز شمرد. اطاعت یک مخلوق فاجر را بر آنچه در نزد توست برتری نهاد. خدایا او را نمیران تا عقلش را از او زایل فرمایی!^{۶۰} و رحمت خود را حتی برای یک ساعت از روز برای او فراهم مفرما.^{۶۱}

هم‌چنین امام علی علیه السلام فرمود:

بار خدایا! معاویه، عمرو عاص و بسر را لعنت کن! آیا اینان از روز قیامت نمی‌ترسند؟^{۶۲}

بسر اندکی بعد از شهادت امام علی علیه السلام دچار وسواس گردید و به جنون گرفتار شد. هذیان می‌گفت و هر بار شمشیر خود را می‌خواست و می‌گفت شمشیر بدهید تا بکشم و چندان در این موضوع اصرار کرد تا ناچار شمشیری چوبین به دست او می‌دادند و بالشی پیش او می‌نهادند و او چندان بر آن بالش می‌زد که بیهوش می‌شد و بر همین حال بود تا مرد. ثقفی این‌گونه نقل می‌کند:

برای بسر شمشیری چوبین ساخته بودند و چون شمشیر می‌خواست به او می‌دادند. بسر چون شمشیر زنان آن را به حرکت [در] می‌آورد و آنقدر چنان می‌کرد تا بیهوش

می‌شد. چون به هوش می‌آمد باز شمشیر طلب می‌کرد و همان را به دستش می‌دادند و باز هم چنان می‌کرد تا بیهوش می‌شد و این سبب مرگش شد. خدایش نیامرزد.^{۶۳}

ابن اثیر نیز در گزارشی مشابه چنین می‌نویسد:

هنگامی که خیر کشته شدن دو کودک عبیدالله بن عباس به امام علی علیه السلام رسید به سختی نالید و به درد گریست و آن‌گاه خدای را بر بسر بن ابی ارطاه خواند و گفت: خدایا! دین و خردش را از وی بزدای! نفرین وی در او کارگر افتاد و خرد از مغز بسر پرید. آن‌گونه شد که بازی با شمشیر مایه‌ی سرگرمی‌اش گردید. شمشیر می‌خواست و برای او شمشیری چوبین می‌آوردند و خیکی پر باد که آن را در میان پاهای خود می‌نهاد و بر آن سوار می‌شد و با شمشیر چوبین به آن می‌زد. چندان دیوانگی از خویش درآورد که جان سپرد.^{۶۴}

در مورد پایان کار بسر نقل شده است که او تا خلافت عبدالملک بن مروان زنده بود^{۶۵} و در مورد وفات بسر بعضی گفته‌اند که در ایام خلافت معاویه در مدینه فوت کرد و برخی وفات او را در ایام خلافت عبدالملک بن مروان در شام ذکر کرده‌اند. وی در آخر عمرش خرفت شد^{۶۶} و به قولی در خلافت ولید به سال ۸۶ و یا ۸۸ قمری در گذشته است.^{۶۷}

پی‌نوشت‌ها:

۱. ابن ابی الحدید، جلوه تاریخ در شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۷۳.
۲. ابن اثیر، اسد الغابه فی معرفه الصحابه، جزء الاول، ص ۲۶۸؛ دایرة المعارف تشیع، ج ۳، ص ۲۹۹.
۳. ابن اثیر، همان، ص ۲۶۸.
۴. ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ۷، ص ۲۸۷؛ ابن اثیر، همان، ص ۲۶۸؛ دانشنامه جهان اسلام، ج ۳، ص ۴۰۴.
۵. همان، ج ۳، ص ۴۰۴.
۶. همان، ج ۳، ص ۲۲۹.
۷. ابن اثیر، همان، ص ۲۶۹.
۸. سید مرتضی عسکری، نقش عایشه در تاریخ اسلام، ج ۳، ص ۱۱۳.
۹. دانشنامه جهان اسلام، ج ۳، ص ۴۰۴.
۱۰. ابو محمد احمد بن علی بن اعثم کوفی، الفتوح، ص ۱۸۶ و ۱۹۵.
۱۱. ابن اثیر، همان، ص ۹ - ۲۶۸.
۱۲. یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۴۵.
۱۳. احمد بن یحیی بلاذری، فتوح البلدان، ص ۳۵۷.
۱۴. ابن اعثم کوفی، همان، ص ۵ - ۳۰۴.
۱۵. دانشنامه جهان اسلام، ج ۳، ص ۴۰۴.
۱۶. نصر بن مزاحم منقری، پیکار صفین، ص ۷۱ - ۷۰؛ ابن اعثم کوفی، همان، ص ۴۷۱ - ۴۶۹.
۱۷. نصر بن مزاحم، همان، ص ۳ - ۵۶۲.

۱۸. همان، ص ۷۰۱-۶۹۷؛ ابن اعثم کوفی، همان، ص ۶۹۳-۶۹۲؛ دانشنامه جهان اسلام، ج ۳، ص ۴۰۴.
۱۹. ابن هلال ثقفی کوفی، الغارات، ص ۹۷.
۲۰. نصر بن مزاحم، همان، ص ۱۷-۲۱۶؛ ابن اعثم کوفی، همان، ص ۴۹۳؛ ابن ابی الحدید، همان، ج ۲، ص ۱۱۵.
۲۱. نصر بن مزاحم، همان، ص ۵۷؛ ابن اعثم کوفی، همان، ص ۵۷۹.
۲۲. ابن اعثم کوفی، همان، ص ۵۷۹.
۲۳. نصر بن مزاحم، همان، ص ۵-۵۸۲.
۲۴. همان، ص ۵۷۹.
۲۵. همان، ص ۶۳۱-۶۳۰.
۲۶. ابن اعثم کوفی، همان، ص ۵۹۰.
۲۷. ابن اعثم کوفی، همان، ص ۶۱۰-۶۱۱.
۲۸. همان، ص ۶۱۴.
۲۹. رسول جعفریان، تاریخ سیاسی اسلام، از سال چهل تا سال صد هجری، دفتر سوم، ص ۶-۹۵ و ۱۶۳.
۳۰. محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری، ج ۷، ص ۲۷۳۲.
۳۱. ابوالحسن علی بن حسین مسعودی، مروج الذهب و معادن الجواهر، ص ۲۵.
۳۲. عزالدین ابن اثیر، تاریخ کامل، ج ۵، ص ۱۹۹۵.
۳۳. ابن هلال ثقفی، همان، ص ۲۰۷.
۳۴. یعقوبی، همان، ج ۲، ص ۱۰۵؛ ابن هلال ثقفی، همان، ص ۲۱۹؛ ابن اعثم کوفی، همان، ص ۷۲۰.

۳۵. ابن اثیر، همان، ص ۲۶۹ - ۲۷۰.
۳۶. مسعودی، همان، ج ۲، ص ۲۵؛ السيد محسن الامین، اعیان الشیعہ، ج ۲، ص ۳۱۱۸.
۳۷. ابن ہلال ثقفی، همان، ص ۲۲۱؛ ابن اعثم کوفی، همان، ص ۷۲۳ - ۷۲۲؛ ابن ابی الحدید، همان، ج ۱، ص ۱۸۷ - ۱۸۶.
۳۸. ابن ہلال ثقفی، همان، ص ۲۲۱.
۳۹. همان، ص ۲۲۲ - ۲۲۱.
۴۰. ابن اعثم کوفی، همان، ص ۷۲۴.
۴۱. همان.
۴۲. همان.
۴۳. همان، ص ۷۲۴ - ۷۲۵؛ ابن ابی الحدید، همان، ج ۱، ص ۱۸۹.
۴۴. ابن ہلال ثقفی همان، ص ۲۲۴؛ یعقوبی، همان، ج ۲، ص ۱۰۸؛ ابن ابی الحدید، همان، ج ۱، ص ۱۸۹.
۴۵. ابن اعثم کوفی، همان، ص ۷۲۵.
۴۶. ابن ہلال ثقفی، همان، ص ۲۲۴؛ ابن ابی الحدید، همان، ج ۱، ص ۱۸۹.
۴۷. ابن ہلال ثقفی، همان، ص ۲۲۴؛ یعقوبی، همان، ج ۲، ص ۱۰۸.
۴۸. ابن اثیر، همان، ص ۲۶۹؛ دانشنامه جهان اسلام، ج ۳، ص ۴۰۴.
۴۹. ابن ہلال ثقفی، همان، ص ۲۱۵؛ ابن اعثم کوفی، همان، ص ۷۲۰؛ ابن ابی الحدید، همان، ج ۱، ص ۱۷۹.
۵۰. ابن اثیر، همان، ص ۲۶۹.
۵۱. ابن ہلال ثقفی، همان، ص ۲۲۹ - ۲۲۷.
۵۲. همان، ص ۲۲۳؛ یعقوبی، همان، ج ۲، ص ۱۰۸.

۵۳. ابن هلال ثقفی، همان، ص ۲۳۴.
۵۴. طبری، همان، ج ۷، ص ۲۷۲۲؛ عبدالحسین زرین‌کوب، تاریخ ایران بعد از اسلام، ص ۳۵۳.
۵۵. ابن اثیر، همان، ج ۵، ص ۲۰۳۱.
۵۶. ابن هلال ثقفی، همان، ص ۲۳۷.
۵۷. همان، ص ۲۳۴.
۵۸. طبری، همان، ج ۷، ص ۲۷۲۳؛ ابن اثیر، همان، ج ۵، ص ۲۰۳۱ - ۲۰۳۰.
۵۹. ابن هلال ثقفی، همان، ص ۲۳۵.
۶۰. ابن ابی الحدید، همان، ج ۱، ص ۱۹۳؛ ابن هلال ثقفی، همان، ص ۲۳۳ - ۲۳۲.
۶۱. ابن ابی الحدید، همان، ج ۱، ص ۱۹۳.
۶۲. ابن هلال ثقفی، همان، ص ۲۳۳؛ ابن ابی الحدید، همان، ج ۱، ص ۱۹۳.
۶۳. مسعودی، همان، ج ۲، ص ۱۶۶؛ ابن اثیر، همان، ج ۵، ص ۱۹۹۴.
۶۴. ابن سعد، همان، ص ۲۸۷.
۶۵. ابن هلال ثقفی، همان، ص ۲۳۳ - ۲۳۲؛ ابن ابی الحدید، همان، ج ۱، ص ۱۹۳.
۶۶. ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۹۳؛ مسعودی، همان، ج ۲، ص ۱۶۶؛ حداد عادل، همان، ج ۳، ص ۴۰۵.

منابع:

- ابن ابی الحدید، عبد الحمید بن هبة الله، *جلوه تاریخ در شرح نهج البلاغه*، ترجمه و تحشیه دکتر محمود مهدوی دامغانی (تهران، نشر نی، ۱۳۵۷ش).
- ابن اثیر، عزالدین ابن الحسن، *اسد الغابه فی معرفة الصحابه*، تحقیق و تعلیق محمد ابراهیم

- البناء، احمد عاشور، محمود عبدالوهاب فايد (لبنان، داراحياء التراث العربی، ۱۹۰۷م).
 - _____، **تاریخ کامل**، ترجمه محمد حسین روحانی (تهران، انتشارات اساطیر، ۱۳۷۲ش).
- ابن اعثم کوفی ابو محمد احمد بن علی، **الفتوح**، ترجمه‌ی محمد بن احمد مستوفی هروی، مصحح غلامرضا طباطبایی مجد (تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴ش).
- ابن سعد، ابو عبدالله محمد، **الطبقات الکبری** (بیروت، دارالنشر، ۱۴۰۵ ق / ۱۹۸۵م).
 - امین، السید محسن، **اعیان الشیعه**، المجلد الثاني (بیروت، دارالتعارف المطبوعات، ۱۴۱۸ ق / ۱۹۹۸م).
- بلاذری، احمد بن یحیی، **فتوح البلدان**، ترجمه‌ی دکتر آذرتاش آذرنوش (تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۶ش).
- ثقفی، ابن هلال، **الغارات**، ترجمه‌ی عبدالمحمد آیتی (تهران، انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، ۱۳۷۴ش).
- جعفریان، رسول، **تاریخ سیاسی اسلام** (از سال ۴۰ تا سال صد هجری)، دفتر سوم (تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۲ش).
- حداد عادل، غلامعلی، **دانشنامه جهان اسلام** (تهران، بنیاد دایرة المعارف اسلامی، ۱۳۷۶ش) ج ۳.
- زرین کوب، عبدالحسین، **تاریخ ایران بعد از اسلام** (تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۲ش).
- طبری، محمد بن جریر، **تاریخ طبری** (تاریخ الرسل و الملوک) ترجمه‌ی ابوالقاسم پاینده (انتشارات اساطیر، ۱۳۶۲ش).
- عسکری، سید مرتضی، **نقش عایشه در تاریخ اسلام**، ترجمه‌ی عطاء محمد سردار و... (تهران، مجمع علمی اسلامی، ۱۳۶۷ش).

- مسعودی، علی بن حسین، *مروج الذهب و معادن الجواهر*، ترجمه‌ی ابوالقاسم پاینده (تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴ش).
- منقری، نصر بن مزاحم، *پیکار صفین*، ترجمه پرویز اتابکی (تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۵ش).
- یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، *تاریخ یعقوبی*، ترجمه‌ی دکتر محمد ابراهیم آیتی (تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۱ش).